

محرم راز ستاره

گذر و نظری بر زندگی

استاد جلال الدین همایی

صفر علی کرمی*

نخستین معلمان استاد، پدر و مادر او بوده‌اند که از چهار-پنج سالگی تا خواندن ادعیه مأثوره، گلستان و غزلیات حافظ او را یاری کردند و سپس نزد زنی صالح، عابد و خداپرست به نام نبات بیگم مشهور به ملا باجی به مکتب سپردند که به او اصول و فروع دین و آداب وضو و نماز و روزه و کتاب عمّ جزء آموخت. در شش سالگی به مکتب میرزا عبدالغفار پاقلعه‌ای سپرده شد و او ضمن آزمایش، آینده درخشانی را برای جلال الدین پیش بینی کرد. در سال ۱۳۲۶ هجری قمری در مدرسه حقایق و در سال ۱۳۲۷ در مدرسه قدسیه در محله درب امام تحصیل کرد. حساب سیاق و ترسل و حساب و هندسه جدید را در همین مدرسه تکمیل کرد و به ریاضی و هیئت بی نهایت علاقه مند شد و این

نه شکوفه‌ای نه برگی نه ثمر نه سایه دارم
همه حیرتم که دهقان به چه کار کشت ما را
این بیت شعر از بزرگمردی است که درخت عمر
او، هم شکوفه داد و هم شکوفه‌های آن تبدیل به
ثمر گردید و سالهاست که با وجود عروج ملکوتی
او طالبان علم و ادب از ثمرات این درخت تناور
استفاده می‌کنند. بی‌گمان اگر درخت عمر همه
مسافران دیار دنیا به اندازه یک هزارم این مسافر
دیار نور، شکوفه و برگ و بار می‌داد، اکنون حال و
روز جهان به گونه‌ای بود که حتی در بهترین
مدینه‌های فاضله‌ای که تاکنون نوشته شده توصیف
نشده است! و نیز اگر در دنیا نظیر این عرشی
خاک‌نشین نبود، آنگاه باید حیرت می‌کردیم که
به راستی «دهقان به چه کار کشت ما را؟»

باری مسافری که در این نوشته مورد نظر
ماست، مرحوم استاد جلال الدین همایی فرزند
مرحوم میرزا ابوالقاسم محمد نصیر، متخلص به
طرب شیرازی است که در سال ۱۲۷۸ هجری
شمسی در محله پاقلعه اصفهان به دنیا آمد.

* - لیسانس ادبیات و دبیر آموزش و پرورش

- عنوان مقاله از این بیت استاد همایی گرفته شده است:

راز ستاره از من شب‌زنده‌دار پرس

کز گردش سپهر نیاسوده‌ام دمی

تصوف و عرفان گام نهاده است یا از حوزه فکری سنایی بیرون نرفته و یا به گونه‌ای از او تأثیر پذیرفته است.^۱

در اواخر سال ۱۳۲۸ هجری قمری، پدر استاد حجره کوچکی برای او و برادرش در مدرسه «نیم آورد» دست و پا کرد و او از آن تاریخ تا سال ۱۳۴۸ یعنی مدت بیست سال به تحصیل در آن مدرسه پرداخت. یکی از وقایعی که در روحیه استاد همایی تأثیر گذاشت و او را بسیار متأثر نمود واقعه جانسوز مرگ پدرش بود که در سال ۱۳۳۰ زمانی که او سیزده سال داشت اتفاق افتاد. شدت تأثیر این واقعه شاید به این علت بود که در این سن و سال شاهد جان دادن پدرش بود.^۲ بعد از آن واقعه او «از سال ۱۳۳۱ یکجا و به طور مهاجر از خانه و محله پاقلعه پاکشید و با وجود احتیاج مادی، ادامه درس طلبگی را ترجیح داد و حجره نشین مدرسه نیم آورد شد.»^۳

او با کمال قناعت در مدرسه نیم آورد به تحصیل پرداخت و قوت لایموت خود را از راه کتابت قرآن کریم و کتب علمی دیگر و در مقابل هر هزار بیت کتابت یک تومان و احیاناً تا دو تومان تأمین می‌کرد.^۴ در اوایل ورود به مدرسه به محضر آیت الله العظمی مرحوم آسید محمدباقر درچه‌ای که مرجع تقلید بود راه یافت و آنچنان به او نزدیک گردید که از اهل بیتش محسوب می‌گردید. استاد همایی درباره این عالم بزرگوار چنین می‌گوید: «مرحوم درچه‌ای در علم و ورع و تقوا آیتی بود عظیم و به حقیقت جانشین پیامبر اکرم و ائمه



علاقه‌مندی تا پایان عمر نیز ادامه داشت. وی در اواخر حیات ضمن یادآوری خاطرات بسیار دور، افسوس می‌خورد که چرا از اول کار و جوانی به دنبال تحقیق بیشتر در ریاضی و هیئت نرفته است و یکی از معلمان خود را مسبب آن می‌داند. تخلص شعری استاد «سنا» بود و به علت علاقه شدیدی که به منتخب حدیقه سنایی داشت عم بزرگوار او مرحوم میرزا محمد سها به تناسب سنایی، تخلص «سنا» را برای او برگزید.

مایه‌های زهد و عرفان از کودکی و نوجوانی در استاد وجود داشته و بی‌شک خواندن با شور و علاقه و حفظ کردن یک هزار بیت منتخب حدیقه سنایی در این امر بی‌تأثیر نبوده است زیرا «طایر اندیشه هیچ شاعری چه پیش از او (سنایی) و چه بعد از او در قلمرو زهد، پروازی بدین بلندی نداشته است و شوریدگی و ناپروایی در تلفیق زهد و تصوف در هیچ شاعری به اندازه سنایی نیست. اوج پیوند زهد و تصوف در شعر سنایی بدان‌گونه است که هر شاعری که پس از سنایی در اقلیم

۱- علی اصغر محمدخانی، درخت معرفت، (جشن نامه بزرگداشت دکتر عبدالحسین زرین‌کوب)، ج اول، انتشارات سخن، ۱۳۷۶.

۲- استاد همایی در مقدمه دیوان طرب، صفحات ۲۰۵-۱۸۹ چگونه مرگ پدرش را مفصلاً نوشته است.

۳- همایی نامه، به نقل از مقدمه دیوان سنا، صفحه ۱۶.

۴- شرح حال استاد همایی با استفاده از مقدمه دیوان او به قلم دخترش ماهدخت همایی نوشته شده است.

معصومین سلام الله عليهم اجمعین بود. در سادگی و صفای روح و بی‌اعتنایی به امور دنیوی گویی فرشته‌ای بود که از عرش به فرش فرود آمده و برای تربیت خلائق با ایشان همنشین شده است. مکرر دیدم که سهم امام کلان برای او آوردند و دیناری نپذیرفت با اینکه می‌دانستم که بیش از چهار-پنج شاهی پول سیاه نداشت. وقتی سبب می‌پرسیدم، می‌فرمود: بحمدالله مقروض نیستم و خرجی فردای خود را هم دارم و معلوم نیست که فردا و پس فردا چه پیش می‌آید و ما تدری نفس ماذا کسب غداً. بنابراین اگر سهم امام را بپذیرم ممکن است حقوق فقرا تضییع شود. گاهی دیدم چهارصد پانصد تومان که به پول امروزی چهارصد هزار تومان بود برایش سهم امام آوردند و بیش از چند ریال که مقروض بود قبول نکرد.^۵

استاد همایی خدمت استادان بسیاری را درک کرد و از محضر آنان کسب فیض نمود که بعضی از آنان عبارت‌اند از: مرحوم آشیخ علی یزدی، حاج سید محمد کاظم کروندی اصفهانی، آخوند ملا عبدالکریم گزی، امیرزا احمد اصفهانی، مرحوم آسید مهدی درچه‌ای و حاج میر محمدصادق خاتون‌آبادی. در علوم عقلی بزرگترین استاد او مرحوم برهان‌المتألهین عالم ربانی و حکیم صمدانی آشیخ محمد خراسانی معروف به حکیم بود و از استادان او در فلسفه مرحوم آشیخ اسدالله حکیم قمشه‌ای و در معقول حاج ملا عبدالجواد آدینه‌ای و در فنون هیئت و ریاضی جدید و فن اسطرلاب و استخراج تقویم مرحوم حاج میرزا سیدعلی جناب بودند.

از استادان دیگری که به گردن استاد همایی حقی بزرگ دارد، مرحوم استاد علامه آیت‌الله العظمی حاج آقا رحیم ارباب اصفهانی است که استاد؛ بخش اعظم هیئت و نجوم را نزد او آموخت. از خاطرات دوران طلبگی ایشان است که: «روزی که طلبه مدرسه نیم‌آورد بود شب عید غدیر هر طلبه‌ای برای خود چیزی فراهم کرده که به اصطلاح

روز عیدش با دیگر روزها فرق داشته باشد. یکی غذای خوب پخته بود، دیگری مهمان دعوت کرده و آن دیگر به مهمانی رفته بود و او فکر کرده بود اگر آن شب را در بستری راحت بخوابد برایش بهترین عیدی‌هاست و آن خاطره را هرگز فراموش نمی‌کرد.»^۶

استاد همایی از سال ۱۳۰۷ شمسی وارد خدمت در وزارت معارف شد و در سال ۱۳۴۵ بنا به تقاضای شخصی خود از تدریس تمام‌وقت در دانشگاه تهران بازنشسته گردید. در اوایل خدمت؛ ابتدا در دبیرستانهای آن زمان به تدریس تاریخ ادبیات، عروض و مصطلحات علوم و فلسفه پرداخت و بعد از چندی از دبیرستان به دانشکده منتقل شد. در طول سالهای تدریس سمت‌های متعددی به او پیشنهاد گردید که او با کمال صراحت از پذیرفتن آنها خودداری کرد. از جمله این سمت‌ها می‌توان به ریاست دانشگاه تبریز، شیراز و اصفهان اشاره کرد. او در سراسر عمر، تدریس و تألیف را وجهه همت خود قرار داد و جز این دو به چیز دیگری نپرداخت.

«او مرد مردانه‌ای بود که لذت نخواستن را چشیده بود و می‌دانست، بدون اینکه از بابت آن نخواستن‌ها بر احدی منت داشته باشد یا آن عوالم وارستگی را دکان جلب‌نظرها قرار دهد. به بیان دیگر، همایی از داشتن و خواستن همه‌داشتنی‌ها و خواستنی‌ها، چشم و دلی سیر و مستغنی و بی‌نیاز داشت. عطش سیری‌ناپذیر او فقط در جهت دانستن و فهمیدن و فهماندن و در یک کلمه کارکردن بود.»^۷

استاد در سال ۱۳۱۲ در اصفهان ازدواج کرد و حاصل آن سه دختر بود که هر سه به کارهای فرهنگی اشتغال داشته و یا دارند.

۵- همایی‌نامه، به نقل از مقدمه دیوان سنا، ص ۱۶.

۶- دیوان سنا، مقدمه، ص ۳۰.

۷- شعوبیه، مقدمه، ص ۵.

کیفیت اشعار

پدر و پدربزرگ استاد همایی، طرب و همای شیرازی هر دو شاعر بودند و طبیعی است که استاد طبع شاعری خود را از آنان به ارث برده، اما آنچه مسلم است تلاش و کوشش خود او است که در پرورش این ذوق هنری بسیار مؤثر بوده است چه کسانی بوده‌اند که پدر و یا پدربزرگ آنان شاعر بوده و از سرودن حتی یک بیت شعر عاجز بوده‌اند تا چه رسد به آنکه بتوانند از آنان پیشی گیرند! با وجود ارزش بسیار اشعار استاد، شاید شاعری کمترین هنری است که می‌توان برای او در نظر گرفت و او در اصل محقق شاعر بوده است تا شاعری محقق.

نخستین جوانه‌های شعر در سیزده سالگی و در سوگ از دست دادن پدر از ذهن او می‌تراود و استاد خود در این زمینه چنین می‌گوید: «اولین بیت که از طبع کودکانه این حقیر در همان سیزده سالگی به انگیزه شدت تأثر تراوش کرد در وفات پدرم بود که گفتم:

افسوس که رفت از سر من پدرم

شد سایه آن بلند کوته ز سرم
دومین اثر منظوم دوران کودکی من باز مربوط به همان حادثه درگذشت پدرم است که چند روز بعد از وفاتش یکی از همسایگان ما به نام آقامیرزا ابوالقاسم که از سلسله سادات محترم پاقلعه بود در اثناء راه پس از جواب سلام از من پرسید: پدرتان ملک و مالی هم داشت که شما امروز راحت باشید؟ گفتم: از مال دنیا غیر از همین خانه مسکونی و چند کتاب چیز دیگری نداشت اما نام نیک از وی فراوان مانده است؛ جواب مرا پسندید و آفرین گفت؛ از وی که جدا شدم آن مضمون را به نظم درآوردم:

پرسید یکی چه داشت بابای شما

از ملک و ز نقدینه بگفتم به جواب

ارث پدرم نمانده جز نام نکو

با خانه کوچکی و چند جلد کتاب^۸

بعضی از مضامین اشعار استاد، مدح بزرگان دین، بند و اندرز، ستایش بزرگان علم و ادب و انتقاد از

اوضاع سیاسی و اجتماعی آن روز ایران می‌باشد. او به ائمه اطهار عشق می‌ورزید و بخش عظیمی از اشعار او در مدح این بزرگواران است. ترکیب‌بند زیبایی به تقلید از محتشم کاشانی در مرثیه عاشورا سروده است که از زیباترین اشعاری است که در این قالب و در این زمینه سروده شده است:

گر ماجرای حادثه کربلا نبود

رسمی ز دین پاک پیمبر به‌جا نبود

گر نهضت حسین نمی‌بود از حجاز

در شام و کوفه شرع محمد به‌پا نبود

خونی به خاک ریخته شد در ره خدا

کو را ز قدر غیر خدا خونبها نبود

دین خدای زنده شد از خون پاک او

این شد که خونبهاش بغیر از خدا نبود^۹

استاد در زندگی رنج و مرارت بسیار کشید و اگر در غزلی می‌گوید:

هرگز لب پر خنده ندیده‌ست مرا کس

چون غنچه خشکم که شکفتن نتوانم^{۱۰}

سخنی به گزاف نگفته است. در قصیده‌ای که با عنوان «سرگذشت» سروده است به وصف حال خود و شکایت از ناهنجاریهای روزگار پرداخته و در قسمتی از آن چنین می‌گوید:

مرا ز خویش و ز بیگانه همزبانی نیست

که بوی دل ز دم سرد او رسد به مشام

اقراریم چو عقارب، معاشران چو عشور^{۱۱}

نه قرب در غربا و نه رحم در ارحام

ز آشنا و ز بیگانه زخمها خوردم

علی‌الخصوص ز مثنی یهود طبع لئام

۸- دیوان طرب، ص ۲۰۴.

۹- بند هشتم ترکیب‌بند در مرثیه عاشورا، دیوان سنا، ص ۱۲۹.

۱۰- غزل غنچه خشک، دیوان سنا، ص ۸۸.

۱۱- عشور، در اصل به معنی ده یک گرفتن باج است از تجار و مترددان بنادر که در قدیم معمول بوده و با توسع مجازی محصل دیوانی سرسخت که مأمور باجگیری باشد.

یکی خراشد رویم، یکی گدازد مغز
 یکی بپوشد نامم، یکی دهد دشنام
 کسی که دوستی منش نان و رتبت داد
 کنون شده‌ست مرا بی‌گنه الدخصام^{۱۲}
 به زیر سقف نگونسار هیچ اگر خفتی
 به خانه‌ای که بود لانه سوام و هوام^{۱۳}
 بدان قیاس بود زیر آسمان کبود
 نشست و خاست من با عوام کالانعام^{۱۴}
 به حال کشور خود مویه می‌کنم شب و روز
 که همچو مرغ ضعیف است او فتاده به دام
 اسیر قهر قوی پنجگان بیگانه است
 چو گوسفند به چنگال گرگ خون‌آشام
 برند حاصل اموال ملک، کهنه و نو

خورند مایه اقوات خلق پخته و خام
 چه افتخار در آن کشوری که مردم آن
 نه زنده‌اند به ننگ و نه مرده‌اند به نام
 نه صنعت و نه زراعت، نه دین و نه دانش
 مگوی کشور، بی‌فوله‌گوی و جحر و کنام^{۱۵}
 چه لذت است در آن زندگی که زیست کنی
 به مسکن سگ و خوک و به مأمن دد و دام

اشعاری که استاد در انتقاد از شرایط سیاسی و
 اجتماعی رژیم گذشته سروده است، بسیار است.
 یکی از آنها قصیده‌ای است با عنوان «دشمنان دین
 و دانش» که در سال ۱۳۴۶ شمسی سرود و در
 جراید تهران چاپ شد. وقتی که آیت‌الله حاج آقا
 رحیم ارباب این شعر را شنید از او تفقد کرد و
 استاد همایی در جواب نامه آیت‌الله ارباب که
 به قول خودش سَمَتِ پدیری بر او داشت قصیده
 دیگری سرود و ضمن بزرگداشت مقام آیت‌الله
 ارباب به انتقاد از رژیم شاه پرداخت و شاه را کِرم
 تخته‌خوار نامید:

فریادم از این دیو مردم است
 کز صحبتشان یارب الحذار
 اندر صور آدمی، ولی
 در سیرت گرگ و سگان هار

باطن همه ماران جانگزای
 ظاهر همه طاووس خوش‌نگار
 از نیش زبان در دهانشان
 دندان سگ است و زبان مار
 از رخنه چنان موربانه‌اند
 در پیکر ایران به پود و تار
 بر تخت کهنسال باستان
 افتاده چو کرمان تخته‌خوار
 در بردن آثار ملی‌اند
 با دشمن بیگانه دستیار
 اندر پی تخریب ملک و دین
 هر روز به شکلی کنند کار^{۱۶}

استاد در قالب‌های گوناگون شعر سروده و یکی از
 مسائلی که در دیوان او نسبت به دیوان‌های شعر
 دیگر شاعران نمودی بارزتر دارد، ماده تاریخ‌هایی
 است که به مناسبت‌های گوناگون سروده است. او در
 سرودن ماده تاریخ تبحر خاصی داشت و این کار را
 بنا به گفته خودش به منظور حفظ تاریخ انجام داده
 است. پدر او مرحوم طرب نیز به ساختن ماده تاریخ
 علاقه خاصی داشت و بیشتر بخش قطعات دیوان
 او را ماده تاریخ تشکیل می‌دهد.^{۱۷} شاید استاد همایی
 به اقتضای پدرش به ساختن ماده تاریخ پرداخته است.
 از ماده تاریخ‌هایی که برای تاریخ فوت
 شخصیت‌های بزرگ معاصر سروده است می‌توان
 به این نمونه‌ها اشاره کرد: ذبیح‌الله بهروز، دکتر محمد
 معین، نظام‌وفا، سیدمحمد فرزاد، لطفعلی صورتگر،

۱۲- الدخصام = سرسخت‌ترین دشمنان کینه‌توز.

۱۳- سوام و هوام = حشرات گزنده.

۱۴- تلمیح است به آیه شریفه «اولئک کالانعام بل هم اضل =
 سورة اعراف آیه ۱۷۹ و «ان هم کالانعام بل هم اضل سبیلا»
 سورة فرقان آیه ۴۴.

۱۵- جحر = لانه عقرب و سوسمار و امثال آن. کنام = خوابگاه
 شیران و پلنگان و دیگر ددان.

۱۶- دیوان سنا، ص ۲۵.

۱۷- دیوان طرب، بخش قطعات، ص ۶۹۷.

محمد علی فروغی، بدیع الزمان فروزانفر و...»
غزلیات استاد بخش دیگری از اشعار دیوان او را تشکیل می‌دهند. غزل‌های او همه خواندنی و همچون اشعار دیگرش از دل برخاسته‌اند. مگر می‌شود کسی اهل دل باشد و از دل نگوید؟ شاعر عاشق باشد و از عشق نگوید؟:

من گوهری عزیزتر از دل نداشتم
کآن را به نقد عشق گروگان گذاشتم
دیگر چه دل طلب کنی ای دلستان که من
جز آنچه دادمت دل دیگر نداشتم
از ملک هستیم بجز این نیم‌جان نبود
کآن را به خدمت در تو برگماشتم
حسرت به خدمت در بتخانه می‌خورد
آن طاعتی که بی‌تو به مسجد گذاشتم
پیری رسید و دست فلک کرد سرنگون
آن قامت نشاط که بر می‌فراشتم
جز تلخ باری غم و حسرت ثمر نداشت
در مزرع امید نهالی که کاشتم
پیری به غم گذشت و جوانی به غفلتم
این است حال شامم و آن بود چاشتم
چون هر چه داشتم به جهان بایدم گذاشت
انگار اینکه مُلک جهان جمله داشتم
قصدم سنا حدیث غم روزگار بود
و این را به یادگار تو اینجا نگاشتم^{۱۸}
پندنامه‌ها، قطعات و مثنوی‌های او چنان ساده و زیبا هستند که بعضی از آنها را اطفال دبستانی نیز می‌توانند بخوانند و عبرت گیرند:
پیرمردی یخ‌فروش دوره‌گرد
در هوای گرم می‌زد آه سرد
کای درینجا چشم من در خواب شد
و آن همه سرمایه یخ آب شد
ای پسر عمر تو آن سرمایه است
کوش کآن را رایگان ندهی ز دست
گر رود بخت تو از غفلت به خواب
می‌شود سرمایه عمر تو آب

پیش کز حسرت بر آری بانگ و جوش
پسند گیر از کار پیر یخ‌فروش
عمر ما برف است و گشت ماه و روز
آفتاب تیر و گرمای تموز^{۱۹}

یکی از زیباترین مثنوی‌های استاد مثنوی «پایان شب سخن‌سرایی» است که آن را در سال ۱۳۵۸ شمسی سروده است و وصف حال خود او و اندرز به فرزندان می‌باشد. این مثنوی را که استاد «وصیت‌نامه منظوم» نامیده، شامل هفتاد بیت و آخرین شعری است که به خط خودش در دیوان او ضبط شده است. استاد کیفیت مرگ خود را نیز که به صورت سکنه قلبی بوده است پیش‌بینی کرده و در این مثنوی اشاره کرده است:

زود آ که کنم به خواب سنگین
تن جامه ز خون سینه رنگین
ماه‌دخت بانو همایی، دختر استاد درباره این مثنوی می‌گوید: این مثنوی همچون نامه تسلیت آمیزی است که مسافر راه درازی به عزیزانش می‌نویسد.^{۲۰}

پایان شب سخن‌سرایی
می‌گفت ز سوز دل همایی
فریاد کزین رباط کهگل
جان می‌کنم و نمی‌کنم دل
مرگ آخته تیغ بر گلویم
من مست هوا و آرزویم
روزم سپری شده است و سودا
امروز دهد نوید فردا
مانده است دمی و آرزو ساز
من وعده سال می‌دهم باز
آزده‌تینی، فسرده‌جانی
در پوست کشیده استخوانی

۱۸- غزل گوهر دل؛ دیوان سنا، ص ۷۸.

۱۹- مثنوی پیرمرد یخ‌فروش، دیوان سنا، ص ۲۰۸.

۲۰- دیوان سنا، مقدمه، صفحه ۳۵.

نه طاقت رفتن و نه خفتن

نه حال شنیدن و نه گفتن

جز وهم مُحال پرورم نیست

می‌میرم و مرگ باورم نیست

ای بار خدای صنع آرای

بر بنده کمترین ببخشای

راهی نبود درِ رجا را

جز مهر علی و آل، ما را

با دست تهی و شرمساری

دارم ز تو چشم رستگاری

هر چند که غرقه گناهم

بادا کرم تو عذر خواهم

در خاتمت ای خدای منان

در من بنگر به چشم احسان^{۲۱}

آثار و تألیفات

کارنامه استاد بسیار پر بار است و از او علاوه بر مقالات علمی و تحقیقی بسیار که در جراید و مجلات به چاپ رسیده، کتابهای ارزشمندی به یادگار مانده است که بعضی از آنها هنوز طبع و نشر نشده است. به قول مرحوم استاد منوچهر قدسی: «آثار همایی نتیجه پنجاه سال و افزون کار و کوشش و شب تا صبح بیدار ماندن و کار کردن و همه امور زندگی را تحت الشعاع تألیف و تحقیق قرار دادن است که او اصولاً بسیار غیرت کار داشت و از افرادی که عمر را به بطلالت می‌گذرانند (مخصوصاً آنها که نان ادب می‌خورند) همیشه در رنج بود.»^{۲۲} بعضی از مهمترین آثار استاد عبارت‌اند از:

- ۱- تاریخ ادبیات فارسی از قدیم‌ترین دوره تاریخی تا عصر حاضر ۲- غزالی نامه ۳- تاریخ اصفهان
- ۴- رساله شعوبیه ۵- مولوی نامه در دو جلد
- ۶- ابوریحان نامه ۷- ولدنامه ۸- تصحیح و شرح مشکلات اخلاق ناصری ۹- شرح مشکلات ایبات مولوی ۱۰- صناعات ادبی و ...

علاوه بر آثار و تألیفات فراوان استاد که در کارنامه علمی و فرهنگی او به یادگار مانده است و طالبان علم و ادب از آنها استفاده خواهند کرد، «حاصل عمر پربرکت استاد همایی پرورش ۲ نسل از استادان این رشته (ادب فارسی) بود که بسیاری از آنان به پایگاههای بلندی از فضل و ادب و دانش دست یافتند و منشأ خدمات بزرگی در راه تحقیق و تألیف و تعلیم گشتند.»^{۲۳}

پایان عمر

استاد همایی بعد از بازنشستگی دو سه سال متوالی برای دانشجویان دوره فوق لیسانس و دانشجویان خارجی، تاریخ علوم و معارف اسلامی تدریس کرد و سپس در خانه به تصنیف و تألیف پرداخت و در این اوقات فقط هر چند گاه یکبار در مجالس یادبود رفتگان شرکت می‌کرد و به سخنرانیهای علمی و رفع اشکالات استادان و دانشجویان می‌پرداخت. در نامه‌ای که در تاریخ پنجم فروردین ماه ۱۳۴۶ شمسی به دوست خود مرحوم منوچهر قدسی نوشته است وصف حال خود را این‌گونه بیان می‌کند:

«از حال بنده بخواهید خستگی و کوفتگی روحانی به حدی است که از نوشتن یک نامه نیز عاجز مانده‌ام، تا به کارهای دیگر چه رسد؟ آن همایی که در یک شب زمستان صد صفحه تألیف می‌کرد و بامداد همان شب پاکتویس شده آنرا تحویل می‌داد از صفحه وجود محو شده و اکنون کسی به جای او نشسته است که در مدت چندین شبانه روز هم از عهده پاکتویس کردن چهار- پنج صفحه تألیف شده خود بر نمی‌آید «غفرالله!» آن جلال نام که در مدتی قلیل - حدود سه چهار ساعت - یک قصیده چهل

۲۱- قسمتهایی از مثنوی «پایان شب سخن‌سرای» دیوان سنا، ص ۲۱۸-۲۱۵.

۲۲- شعوبیه، مقدمه، ص ۶۴.

۲۳- منوچهر قدسی، دولت دیدار، مقدمه، به قلم دکتر مهدی نوریان، ص ۸.

پنجاه بیتی انشا می‌کرد و مورد اعجاب و تعجب اساتید و صنادید شعر و ادب واقع می‌شد، حالی جای خود را به ضعفی خسته‌حال شکسته‌بال داده است که در طول یک هفته هر قدر می‌خواهد قصیده ناتمام خود را از مطلع به مقطع برساند طبع افسرده یاری نمی‌کند!... ۲۴»

دختر استاد شب آخر زندگی پدرش را چنین بیان کرده است: «شنبه شب، ششم ماه رمضان ۱۴۰۰ هجری قمری در حالی که خواهر بزرگم در کنارش بود و قصیده‌ای از همای شیرازی در مدح مولی علی علیه‌السلام را می‌خواند، در ساعت ۹ شب، پدر دیده از جهان فرو بست. همه چیز به پایان رسید و دفتر زندگی مردی خستگی‌ناپذیر با دنیایی از علم و دانش بسته شد. هنوز ساعت اتاق از صدا نیفتاده و هنوز دور گردون شب را به روز نیاورده که جسم پدر سرد شد. صبحگاهان پس از انجام یافتن مراسم تغسیل در منزل، به هنگام ظهر بود که شاگردان ایشان بر پیکر استاد خود نماز گزارند و بعد از ظهر روز یکشنبه همراه جسد ایشان که در جعبه مخصوصی قرار داشت و رویش به خط زیبا نوشته شده بود «پیکر علامه فقید استاد جلال‌الدین همایی» به اصفهان زادگاه اصلی ایشان سفر کردیم و در تکیه لسان‌الارض در حالی که هنوز آفتاب غروب نکرده بود به خاک سپرده شد.» ۲۵

استاد، از قبل مرگ خود را پیش‌بینی کرده بود و برای خود ماده تاریخی بدین‌گونه نیز ساخته بود:

سنا جلال همایی به گوش غیب نیوش

ندای ارجعی از بام عرش چون بشنفت

شکفته گشت به لبیک و بهر تاریخش

«ز آشیانه تن شد رها همایی» گفت

«ز آشیانه تن شد رها همایی» به حساب ابجد معادل ۱۴۰۰ می‌باشد. نام استاد جلال‌الدین همایی در تاریخ علم و ادب و فقه و حکمت و فلسفه این سرزمین نامی جاودانه است.

در دفتر حیات بشر کس نخوانده است

جز داستان مرگ، حدیث مسلمی

در سال ۱۳۵۹ که استاد وفات یافت کشورمان در حال مبارزه با رژیم عراق بود و گرفتار مسائل و مشکلات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی فراوان و شاید مجاللی نبود که با مجالس ترحیم و بزرگداشت اهمیت کار و شایستگی استاد به نسل جوان شناسانده شود، ولی اکنون که بیست سال از آن تاریخ می‌گذرد، کم‌لطفی و کوتاهی مسؤولان علمی و فرهنگی است که به بررسی ابعاد شخصیت او نپرداخته و آثار او را آن‌گونه که شایسته است معرفی نکنند. امید که نسل جوان و تشنه آگاهی و فلاح از دریای زلال معنویت او جرعه‌ای بنوشند.

در سال جاری و به مناسبت بیستین سالگرد درگذشت زنده‌یاد، استاد جلال‌الدین همایی مراسم باشکوهی از سوی اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی برگزار گردید.

مآخذ

پژوم، جعفر. چراغ تجربه، چاپ اول، نشر ثالث، ۱۳۷۶. طرب‌بن همای شیرازی اصفهانی، دیوان طرب، با مقدمه و حواشی جامع دیوان، استاد جلال‌الدین همایی، ناشر کتابفروشی فروغی، تهران، ۱۳۴۲.

قدسی، منوچهر. دولت دیدار، مجموعه اشعار و نوشته‌های استاد منوچهر قدسی، چاپ اول، انتشارات آتروپات کتاب، اصفهان، ۱۳۷۷.

محمدخانی، علی اصغر (به اهتمام). درخت معرفت، (جشن‌نامه بزرگداشت استاد دکتر عبدالحسین زرین‌کوب)، چاپ اول، انتشارات سخن، ۱۳۷۶.

مهدوی، مصلح‌الدین. تذکره شعرای معاصر اصفهان، چاپ اول، کتابفروشی تأیید، اصفهان، شهریور ۱۳۳۴.

همایی، جلال‌الدین. دیوان سنا، (مجموعه اشعار استاد علامه جلال‌الدین همایی)، به اهتمام دکتر ماهدخت بانو همایی، چاپ دوم، مؤسسه نشر هما، ۱۳۶۷.

همایی، جلال‌الدین. شعوبیه، به اهتمام منوچهر قدسی، انتشارات کتابفروشی صائب، اصفهان، تیرماه ۱۳۶۳.

۲۴- رساله شعوبیه، مقدمه، ص ۱۶۰.

۲۵- دیوان سنا، مقدمه، ص ۳۰.